



پشت پرده

انقلاب شفافیت

سلب ریسم

پیراهنی برای دگمه

پاسخ به یک پرسش



فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، ادبی، صنفی
شماره پانزدهم - آبان ۹۹
شماره مجوز: ۹۹۱۵۹۴
صاحب امتیاز: مهدی طالبی
مدیر مسئول: مهدی طالبی
سردبیران: محمد امین ناصری فرد - فاطمه پور محمد

هیئت تحریریه:

آقایان رضا اسدی، سعید حسن پور، امیرعلی وطن‌دوست، علی باقری‌نیا، حسین کاهه، علیرضا عزیزپور، مهدی عابدی‌پور، سیدعلی موسوی، حمیدرضا وفاپی، علی غفاری، سید علیرضا شاداب، محمدرضا ابو
خانم‌ها یاسمن لنگری، انسیه شعبانی، وحیده عطایی، مظهره عابدی، زینب سمسار کرمانی، فاطمه اعتمادی‌راد، حدیث صابری، فاطمه محمدزاده، ندا مهتدی، سارا محبی، لیلا زمانی، سمانه مومنی، فاطمه صادقیان، فائزه تاجری، طاهره‌سادات بهره‌مند، فرزانه کمالی‌خواه، نجمه علیپور، ریحانه طالبی، محدثه مسکی، سمیرا نوبخت، سمیرا شوقی، بهارمشمول، فاطمه عباس‌زاده، بهاره حسینی محراب
صفحه‌آرا: مهدی طالبی

تلگرام و اینستاگرام:

meidaneolum

سامانه سند:

sanad.um.ac/meidaneolum

بی صبرانه منتظر انتقادات و پیشنهادات شما دانشجویان هستیم!
اینجا خانه شماست!

سخن نخست

کارگران بدهکارند

به راستی چه کسی پاسخگویی مطالبات کارگران و کارمندان دانشگاه فردوسی مشهد است که هر از چندگاهی در مقابل سازمان مرکزی جمع شده و خواستگار پرداخت حقوق چندماهه و عقب‌افتاده خود هستند؟ یعنی چند خانواده شب‌ها در انتظار احقاق حقوق خود سر بر بالین می‌گذارند تا شاید بتوانند بدهی‌های خود را پرداخت کنند و زنده بمانند، در حالی که عده‌ای تنها بلدند مطالبه افزایش دریافتی اساتید و امکانات رفاهی و خدماتی آن‌ها را داشته باشند؟ کجای این مسئله قابل تحمل است که سکوت هم بیاید و مضاف بر آن حال دانشجو و استاد و کارمند را بگیرد؟ گله ما از مدیرانی است که هنوز به جای پاسخگویی از وظایف خود طفره می‌روند و گاهی منافع شخصی و گروهی‌شان بر رسالت اصلی‌شان سایه می‌افکند. مدیر باید قبل از مدیر بودن مسئول باشد. پاسخ بدهد و دردها را دوا بکند، نه اینکه خود دردی باشد بالای دردها! دانشگاه مسئول می‌خواهد نه مدیر!

میم طا



مهمان ناخوانده

همان داستان همیشگی ما با جناب کوپید نوزده

خیلی وقت پیش، آیفون قلبم از شدت غم و اندوه و ناراحتی سوخته بود. در قلبم را باز می‌گذاشتم تا شاید کسی از کوچه قلبم رد شود و حالم را بپرسد. یک روز که ناامید به در خانه زل زده بودم، کسی با مشتت به در کوپید و پرسید: «سلام! ببخشید خانه خالی از خنده همینجاست؟» نزدیک‌تر رفتم و پرسیدم: «شما؟ صدایش را صاف کرد و گفت: «کوچک شما، کرونا!»

جیغ زدم و در را محکم بستم. صدای هقهق گریه‌اش در سرم پیچید و گفت: «چرا در را به روی من می‌بندی؟ چرا هر جایی که می‌روم، جواب منفی می‌شنوم؟ چرا هیچکس دوست ندارد من همدمش باشم؟» گفتم: «همین مانده تو همدم من بشوی! همه به خاطر تو از هم دور می‌شوند، نه روپوسی می‌کنند و نه با هم دست می‌دهند. اصلاً، مگر برای تو کارت دعوت فرستاده بودم؟ چرا بدون اجازه در خانه ام را میزنی؟» سرفه ای کرد و گفت: «آمده‌ام برای احوالپرسی. گفتم لابد راضی هستی.» جواب دادم: «راضی نیستم. نه اینجا جای توست، نه من آن کسی که تو فکر می‌کنی هستم. از همان راهی که آمده‌ای، برگرد. نه تنها در این خانه، که در هیچ خانه‌ای را نزن.» مشت محکمی به در کوپید و گفت: «اه! تو هم مثل بقیه سلامتی را از داشتن همدمی مثل من بیشتر دوست داری.»

به در تکیه دادم و گفتم: «درست است. تن سالم از همدم ناسالم خیلی بهتر است.» صدایی آمد. به زمین نگاه کردم. کاغذی را

داخل خانه هول داد. روی آن قلب سرخی کشیده بود و داخلش نوشته بود «فقط تو!» لبخندی زدم و کاغذ را با آستینم به بیرون هل دادم و گفتم: «خواهش می‌کنم برو. این شعرا بی‌فایده است.» چند لحظه، هیچ صدایی نیامد. پشت در نشستم و نفس عمیقی کشیدم و به آسمان نگاه کردم. ناگهان گلبرگ‌های گل سرخ روی صورتم ریخت. جیغ زدم و بلند شدم. از در فاصله گرفتم و گفتم: «چرا دست از سرم برنمیداری؟ برو! گفتم برو. فقط برو.» بعد دوان دوان به سمت در ورودی خانه رفتم و در را پشت سرم بستم. هیچ خبری نبود. با خودم گفتم شاید رفته باشد. مشغول کارهای روزمره‌ام شدم. ناگهان صدای آیفون من را به خود آورد. آن را برداشتم و پرسیدم: «کیه؟» کرونا داد زد: «من رفتم. برای همیشه رفتم اما رد دستم را روی آیفون به جا گذاشتم تا هر وقت که دوست داشته باشی مرا ببینی. به آن دست بزنی و من به سراغت بیایم.» خندیدم و گفتم: «نه... خیالت راحت! من همدمی مثل تو نمی‌خواهم. تنهایی را ترجیح می‌دهم.» بعد از چند دقیقه که از رفتن کرونا مطمئن شدم، پارچه تمیزی را برداشتم و الکل را در دست دیگرم گرفتم و به طرف آیفون رفتم و اثر انگشت کرونا را پاک کردم. بر روی کاغذی نوشتم «من خانه هستم اما چون سلامتی‌تان برایم مهم است، در را باز نمی‌کنم. حتی برای شما دوست عزیز!» و کرونا برای همیشه نابود شد.

ریحانه طالبی

علوم تربیتی دانشگاه بیرجند



انقلاب شفافیت ۳

پاسخ به یک پرسش ۲

نمایش خیمه‌شب‌بازی ۱۱

سلبریتیسم ۱۲

سرکلاس جهان سوم ۱۳

بایک گل بهار نمی‌شود؟ ۱۴

دلتنگی یا سرکیف؟ ۱۵

روزگار تحلفات غیرقانونی تقریباً به سر آمده و در کوچه‌ی بن‌بست ضوابط گرفتار شده است. امروز جنگ، جنگ اولویت‌هاست. جنگ اینکه به چه چیزی بپردازیم و به چه چیزی نپردازیم. چه چیزی مهم است و چه چیزی نامهم. دست چه چیزی را بگیریم و آن را بر بالای سکو ببریم و چه چیزی را با لگد به حاشیه برانیم و آن را به زمین بزنییم.

کارکرد دانشگاه نیز همین است. جایی که باید «داد» بزند و به همگان اعلام کند «مهم و نامهم» چیست. و دانشجو از این رو بر بالای مودنه می‌شود «دادبزن».

همه اما به دنبال این نیستند که دانشگاه چنین جایگاهی پیدا کند و طلایه‌دار مسیر پیشرفت باشد. عده‌ای - به حقیقت عده‌ای - روزی‌شان در قبال جابه‌جا کردن اولویت‌هاست. شبه‌مدیرانی که همیشه پول می‌گیرند تا اولویت‌ها را به ما نشان بدهند، گاهی خود پول‌ها را حیف و میل «بی‌اهمیت‌ها» می‌کنند. اینجا خطوط به همان اندازه مبهم است که گاهی دانشجو نیز فریب ظواهر را می‌خورد و احساس می‌کند در حال نقش‌آفرینی در یک مسیر مثبت است. اما غافل از اینکه او یک مهره بزرگ است که

تا در پازل همان شبه‌مدیران بازی نکند، آن‌ها موفق نخواهند شد و نهایت وظیفه او می‌شود «دادبزن».

پس در این یک قلم تفاوتی نمی‌کند که در کدام خط و مسیر و راه به سر می‌بریم، چون همه ما در رفع ابهام نسبت به مسائل پس و پیش‌مان مشترکیم. «رفع ابهام» کلید حل مشکلات کلان امروز دانشگاه است. زیرا دانشجو به اندازه کافی از فهم و بصیرت برای تشخیص بهترین‌ها برخوردار است و تنها باید بر همان عده‌ای غلبه کند که با رفع ابهام نسبت به پشت‌پرده‌های مسائل دانشجویی و دانشگاهی مخالفاند و از این راه حیات سیاسی و اجتماعی‌شان تامین می‌شود. شاید به تعبیری دیگر، امروز نوبت هزینه دادن به قیمت یک انقلاب در دانشگاه است. انقلاب شفافیت!

روزگاری مدیران این دانشگاه در سالگرد هفتاد سالگی آن که بدون حضور دانشجو برگزار شد، سخن از این به میان آوردند که اینگونه برنامه‌ها برایمان اعتبار به ارمغان خواهد آورد؛ و در همان روزگار، سازه‌ی طرح مجتمع تئاتر دانشگاه، مدت‌ها به انتظار تامین بودجه معلق مانده بود و هست. خوابگاه‌های متاهلی

انقلاب شفافیت

منتظر دریافت اعتبار برای خدمات‌دهی بهتر و جامع‌تر برای دانشجویان متاهل بودند و هستند. فاضلاب آزمایشگاه‌های دانشکده علوم که پر از مواد شیمیایی است به کال دانشگاه می‌ریخت و هنوز هم میریزد. هزینه شام و ناهار دانشجویان افزایش می‌یافت و کماکان می‌باید و هزاران هزار مسئله مهم دیگر. همچنین سوءمدیریت‌ها تنها در حیطه مسائل دانشجویان نبوده است! این روزها برخی کارمندان دانشگاه نیز با عدم پرداخت حقوق و تاخیر در آن مواجه‌اند و صدای آنان شنیده نمی‌شود.

حالا دوران جمع‌بندی فرارسیده و نوبت پاسخگویی مدیران و بالاخص مسئولین مالی دانشگاهی است؛ که کدامین اعتبار به حل این معضلات مهم دانشجویی اختصاص پیدا کرده است؟

چرا یک مدیر دانشگاهی حتی پس از سال‌ها تکیه بر کرسی‌های مدیریتی آن، هنوز یک بار - حتی یک بار - در بین فعالین دانشجویی و تشکل‌های دانشگاه حضور پیدا نکرده است و این در حالی است که سرنخ تمام اتفاقات و فعالیت‌های غیرمرتبط با اولویت دانشجویان، مستقیم با مسئولیت آن مدیر در ارتباط است؟

مگر پرسشگری دانشجویان و رفع ابهام آنان در مسائلی مانند جشن هفتادسالگی، برداشتن دیوارها، مجسمه فردوسی و... چه ضرری متوجه جایگاه ایشان خواهد کرد؟

ما مثل بعضی‌ها طرفداران تئوری توطئه نیستیم که با مطرح کردن شبهات غلط و درست، برچسب و تهمت، سعی در جمع کردن فالوور برای خودمان باشیم! ما به عیان می‌گوییم و در عیان مطالبه می‌کنیم که چرا اینگونه مدیری باید با سلام و صلوات بیاید و برود؛ و حتی یک بار نسبت به آنچه عمل کرده است پاسخگو نباشد؟

تکرار همیشه بد نیست. گاهی باعث می‌شود که یادمان بیاید روزهای گذشته چگونه گذشته و از آن برای آینده عبرت بگیریم. خوب است در دوران جمع‌بندی سوالات ساده و مهم و تکراری را مجدد مطرح کنیم و برای رسیدن به یک پاسخ مشخص آن را صادقانه، مصرانه و مدبرانه پیش ببریم. کما اینکه هر کجا دانشجو پشت دانشجو ایستاد، مزه شیرین نتیجه مطالبه به حق خود را زودتر از آن چیزی که حس کند دریافت کرده است.

امروز نوبت هزینه دادن به قیمت یک انقلاب در دانشگاه است. انقلاب شفافیت!

چرا یک مدیر دانشگاهی حتی پس از سال‌ها تکیه بر کرسی‌های مدیریتی آن، هنوز یک بار در بین فعالین دانشجویی و تشکل‌های دانشگاه حضور پیدا نکرده است و این در حالی است که سرنخ تمام اتفاقات و فعالیت‌های غیرمرتبط با اولویت دانشجویان، مستقیم با مسئولیت آن مدیر در ارتباط است؟

همیشه می‌گویند سن یک عدد است و مهم این است که دلت جوان باشد. کنار بیستی یا کنار هفتاد فرقی نمی‌کند. البته نه اینکه هیچ تفاوتی با هم نداشته باشند، چرا هفتاد بزرگتر از بیست است و هشتاد بزرگتر از هفتاد، اما این اعداد هم می‌گذرند و عدد دیگری جای عدد قبلی را خواهد گرفت. حتما این جمله کلیشه‌ای را بارها شنیده‌اید: آن چه که مهم است کیفیت است نه کمیت. از نظر بنده واقعا همینطور است. می‌خواهی ۱۲۰ سال عمر کنی اما وقتی هنوز هدف از زندگی کردن را درک نکرده‌ای، پس این ۱۲۰ سال عمر چه فایده داشته است؟ دیگری ۶۰ سال عمر می‌کند و از یک فرد ۱۲۰ ساله فهیم و داناتر است. به عقیده بنده عدد ملاک نیست. اگر دانشجوی دانشگاه فردوسی مشهد باشید حتما ماجرای «جشن هفتاد سالگی» دانشگاه را شنیده‌اید. آن هم چه جشنی. از هزینه‌های این جشن برایتان نمی‌گویم چون همشه پای یک خیردلسوز و دست به جیب در میان است. از آن خیرهایی که لب تر کنید کل لواسان را به نامتان می‌کند. از خیر گرامی نیز بگذریم به این سوال باید بگوییم: مگر دانشجو غیر از خیر و صلاح دانشگاه را می‌خواهد؟ پیشرفت دانشگاه باعث پیشرفت دانشجو می‌شود و برعکس. اصلا تا دانشجو نباشد که دانشگاه معنایی ندارد. بر فرض اگر این جشن باعث پیشرفت و توسعه دانشگاه شود، دانشجو مگر بیمار است که ساز مخالف کوک کند. اگر این گونه جشن‌ها باعث رشد و ترقی دانشگاه و دانشگاهیان باشد، خود دانشجویان خواستار نه تنها جشن هفتاد سالگی بلکه خواستار برگزاری جشن های هشتاد، نود، صد و صد و ده سالگی هم می‌شوند. اصلا مطالبه دانشجویان هم بر سر همین مسئله است. مسئولی که برگزاری این جشن را عامل آبرو، ترقی دانشگاه و جذب سرمایه می‌داند، در این ۱۵ ماهی که از برگزاری این جشن می‌گذرد، در کدام مسائل شاهد تغییر و تحول در دانشگاه فردوسی مشهد بوده ایم؟ خوابگاه جدیدی افتتاح شده است؟ ابزارات فرسوده آزمایشگاهی تعویض شده است؟ در این بلشوی آموزش مجازی، یارانه‌ای به دانشجویان تخصیص داده شده است؟ واقعا شما بگویید، چه تغییراتی رخ داده است؟ آبروی یک دانشگاه به قدمت آن است یا به میزان تولید علم سالانه و رفع مشکلات و نیازهای جامعه؟ اگر واقعا به فکر بهبود و توسعه دانشگاه هستید بروید سراغ حل کردن مسائلی که برای شما پیش پا افتاده ولی برای دانشجویان سدی بزرگ برای علم‌آموزی و ترقی است. اگر این گونه عمل کنید، نه تنها زمینه رشد دانشجو را فراهم کرده‌اید، بلکه موفقیت این دانشجو باعث افتخار، اعتبار و آبروی دانشگاه می‌شود. چه شده است که زمانی دانشگاه فردوسی مشهد بر شریعتی‌های خود می‌بالید و اکنون بر جشن هفتاد سالگی خود؟

محمد رضا ابو ۹۷ آمار

آنچه گذشت...



صنفي

فاطمه صادقیان ۹۶ پرستاری علوم پزشکی نیشابور

دیوار حاشا

دیوار چیست؟ دیوار از یک ساختار ممتد، یک پارچه، استوار و محکم تشکیل می‌شود. جنس آن از آجر، سنگ، بتن، چوب یا فلز و... می‌باشد. دیوارها عمدتاً به عنوان جداکننده‌ی فضاهای یک بنا از هم و مرز بین دو بنا عمل می‌کنند و در واقع می‌توان به عنوان محافظ یک فضا از آن‌ها نام برد. قصه از این قرار است که در همان پاییز سال ۱۳۹۸ هم‌زمان با کلنگ‌زنی و ایجاد زیرساخت‌های مجسمه‌ی فردوسی، مسئله‌ی حذف فیزیکی دیوارهای دانشگاه فردوسی مطرح شد: مثل تمام خیرهایی که دانشجو آخرین نفر از آن‌ها مطلع می‌شود. در وهله‌ی اول، تعداد کمی از دانشجویان که مطلع شدند، اعتراض کرده و به بررسی جوانب طرح پرداختند و به‌طور موقت مانع اجرای آن شدند. اسفندماه همان سال، سروکله‌ی میهمان ناخوانده‌ای به نام کرونا پیدا شد. آموزش هم به خاطر حفظ سلامتی دانشجویها مجازی شد و دانشگاه آن‌روزها را تقریباً بدون دانشجو سپری می‌کرد. فرصت بسیار مغتنمی بود تا در غیبت دانشجو -عناصر زنده نگه‌دارنده و پویای دانشگاه- برخی مسائل که توسط همین قشر مورد اعتراض واقع می‌شد، دوباره مطرح شوند. طبق تبصره‌ی ششم مصوبه‌ی شورای شهر مشهد، به منظور استفاده از ظرفیت فضای سبز و باز دانشگاه فردوسی در راستای تقویت و خلق فضاهای عمومی و اجتماعی و ارتقاء کیفیت مدیریت شهری، به‌جهت هم‌پوندی این مجموعه با عرصه شهر، پیش‌نهاد حذف حصار فیزیکی دانشگاه ارائه شد. این بار خیر حذف دیوارها در بسیاری از کانال‌های دانشجویی منتشر شد و برخلاف باقی طرح‌ها که موافق و مخالف داشت، تمام دانشجویها مخالف برداشته شدن دیوارها بودند و اذعان داشتند که امنیت دانشگاه به خطر خواهد افتاد. بعد از این اعتراضات، دکتر غلامی، وزیر علوم، طی مصاحبه‌ای اعلام کردند: «منظور ما از حذف فیزیکی این نیست که دیوارهای دانشگاه را به معنای واقعی (!) برداریم» همان‌طور که در تعریف سازه دیوار آمده، یکی از مهم‌ترین اهداف ساخت دیوار، تأمین امنیت است و بالعکس، حذف آن یعنی پشت پا زدن به امنیت دانشجویها، بالأخص خوابگاهی‌ها. یک سال قبل از این، طرحی موسوم به «لیت» تصویب شد که در لیست اهداف آن ایجاد امنیت آمده است. در صورتی که برداشتن دیوار دانشگاه عین نامنی و نقض همین قرارداد است. حال این مسئله مطرح می‌شود که آیا مسئولین برای تصویب هر طرح به سرمایه‌ای که عایدشان می‌شود توجه دارند، یا به امنیت دانشگاه؟! تا چه اندازه در اطلاع‌رسانی به دانشجو موفق بوده‌اند؟! آیا برنامه‌ای برای شفاف‌سازی مبالغ هنگفتی که صرف چنین پروژه‌ها و قراردادهایی که با شهرداری بسته می‌شود، داشته‌اند؟! چرا برای تأمین منابع مالی خود به ارگان‌های خارج از دانشگاه چشم دارد؟! این پتانسیل در خود دانشگاه نیست که با استفاده از نیروی انسانی -دانشجو- کسب درآمد کند؟ آیا بررسی‌های لازم در خصوص فواید و معایب حذف این دیوارها انجام شده؟ آیا نمی‌دانند که معایب آن بر فوایدش چیرگی دارد؟! آیا مسئولین دانشگاه از فضای ناامن پارک ملت و این منطقه که از نظر امنیتی همیشه دچار مسائلی بوده و هست، آگاه نیستند؟! چرا با وجود آگاهی از ضررها و خطرات امثال این طرح برای دانشجویان و سیستم اداری دانشگاه، اصرار به اجرایی کردن آن دارند؟!

انسبه شعبانی ۹۶ زبان و ادبیات عرب

آنچه خواهید دید؟

رضا اسدی ۹۵ شهرسازی

پیراهنی برای دکمه

ماجرای از آنجایی شروع شد که حسین ثابت، سرمایه‌گذار و نه خیر و شخصی ثابت شده در پروژه‌ها و فعالیت‌های توریستی و سرمایه‌داری، با نیتی که به گفته خودشان ادای دین به جناب فردوسی بزرگ بود ولی در ظاهر اینطور برداشت نمی‌شد، قصد ساخت یک مجسمه غول‌پیکر از حکیم توس را کرد و تازه برای این دکمه بزرگ به دنبال پیراهن گشت. پس از عدم موافقت مسئولین مرتبط با آرامگاه فردوسی مبنی بر نصب مجسمه در آن محدوده، جناب ثابت در آذرماه ۱۳۹۸ برای جایگذاری مجسمه در دانشگاه فردوسی به دیدار ریاست دانشگاه آمد. استقبال گرمی از طرف ریاست دانشگاه از ایشان انجام شد و حتی عکس‌هایی از ایشان در محیط دانشگاه و علی‌الخصوص در داخل میدان علوم که مورد پسند جناب ثابت جهت نصب مجسمه قرار گرفته بود در کانال اطلاع‌رسانی دانشگاه گذاشته شد، اما بدون هیچ خبری از قصد جناب ثابت از بازدید دانشگاه، اندکی که گذشت خبرها از گوشه و کنار رسید، خبرهایی تعجب‌آور، غیرقابل باور؛ مجسمه‌ای ۴۰ متری از حکیم فردوسی در میدان علوم!!! اما با آغاز ساخت و ساز ۹۹ کرونا همه را زمین گیر کرد و اندکی طول کشید تا با شرایط جدید خودمان را تطبیق بدهیم. اواخر فروردین اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمع‌آوری شده و در شماره چهاردهم نشریه میدان علوم منتشر شدند. بعد از تکذیب این خبر از سمت ریاست دانشگاه، الطاف برخی و شنیدن زمزمه‌هایی از اینکه این اعتراضات، حرف عده‌ای خاص است، پوششی مجازی نیز راه افتاد که به خوبی از طرف دانشجویان استقبال شد. مصاحبه‌هایی از افراد متخصص پخش گردید که همه مهر تایید بر این اعتراض بودند و بالاخره پس از پیگیری‌های فراوان ابتدا ریاست دانشگاه هر چند با اکراه این موضوع را تایید کردند و در آخر جناب ثابت، مجسمه را برداشته و به دنبال پیراهنی دیگر گشتند.



پاسخ به یک پرسش

آیا جنبش دانشجویی دچار رکود شده است؟

این روزها خیلی‌ها از حال و روز بدش سخن می‌گویند؛ حتی برخی معتقدند که ماندنی نیست و رو به موت گذاشته است. اما این بیماری، امروز و دیروز به وجود نیامده است؛ زخمی است عمیق و کهنه. جنبش دانشجویی را می‌گوییم؛ همان تشکل‌های دانشجویی خودمان. عده‌ای می‌گویند اصلاً بودنش چه سودی داشت؟ چیزی جز دردسر برآیمان نداشت. اصلاً همان بهتر که نباشد. در مقابل دیگرانی هستند که فوائد وجودش را محرز می‌دانند و دنبال راه‌حل می‌گردند. می‌خواهند ریشه بیماری را بشناسند و داری تقویتی مناسب را بیابند و به این بیمار رنجور بدهند.

مدتی پیش چشمم به پست‌های اینستاگرام حجت‌الاسلام طلائیگی، معاون طرح و برنامه نهاد رهبری در دانشگاه فردوسی افتاد. در مورد فعالیت‌های تشکیلاتی دانشجویی منتشر شده بود. در یکی از پست‌ها به چرایی ضرورت وجود تشکل‌های دانشجویی پرداخته شده بود؛ در پستی دیگر سوالي در مورد دلایل کم‌فروغ شدن فعالیت‌های دانشجویی مطرح و از مرگ احتمالی آن در آینده در صورت عدم پاسخ فکری و عملی سخن گفته شده بود و در مطلبی دیگر از جلسات بین دبیران تشکل‌ها و ارائه پیشنهادهایی از سوی آنان به عنوان مشوق برای تقویت فعالیت‌های داوطلبانه دانشجویی سخن به میان آمده بود. راستش را بخواهید خواندن این مطالب و مطالبی دیگر از این دست فکرم را به خود مشغول کرد. ابتدا درون ذهنم به دنبال پاسخ و راهکار می‌گشتم اما به نظرم رسید در گام اول باید مشکل و مسئله و ریشه‌های ایجاد آن را بشناسیم و بعد از توافق نسبی بر روی آن به دنبال راهکار باشیم. پس اگر پیش‌فرض مفید بودن تشکیلات دانشجویی را قبول داریم باید به دنبال پاسخ به این سوال باشیم که چه شد که این‌گونه شد؟ چه عواملی بر ایجاد این وضعیت موثر بوده‌اند؟ آیا وضعیت فعلی جنبش دانشجویی صرفاً به دلیل شیوع کروناست یا کرونا صرفاً نمایان‌کننده زخم‌هایی بود که دیده نمی‌شد؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها نیاز به تحلیل عوامل موثر بر فعالیت تشکل‌های دانشجویی و تاثیر آن‌ها بر این وضعیت داریم. البته قطعاً این مقاله به تنهایی نمی‌تواند پاسخی کامل و جامع ارائه دهد اما امید است ارائه این تحلیل مدخلی باشد برای تضارب آرای بیشتر و رسیدن به راه‌حل‌های عملیاتی و کاربردی. در ادامه چهار سطح به شرح زیر، برای تحلیل به عنوان ریشه‌های مشکل در نظر گرفته شده است:

۱- دولت و وزارت

اغلب دولت‌ها به جنبش دانشجویی صرفاً به عنوان یک ابزار نگاه می‌کنند؛ ابزاری برای پیاده‌سازی اهدافشان. در دولت فعلی این نگاه به اوج خود رسید. سیاست‌ها و اقدامات دولت و وزارتخانه‌های علوم و بهداشت در این دوره

مؤید این سخن است که به عنوان مثال به دو مورد از آن‌ها اشاره می‌شود. از جمله این اقدامات می‌توان به ایجاد تشکل‌های انتخاباتی و غیر اصیل دانشجویی اشاره کرد. تشکل‌هایی که قبل از انتخابات تشکیل شدند، وعده‌هایی شنیدند، برای دولت تبلیغ کردند و در آخر هم بدون عملی شدن اغلب وعده‌ها به کناری انداخته شدند. درست مثل آدمسی که جویده شده و دیگر مزه مطلوب را ندارد! مورد بعدی که مهم‌تر و سیاستمدارانه‌تر از قبلی است، تلاش برای افزایش کمیّت و تعداد تشکل‌ها بود. سیاستی که ظاهری زیبا و بزرگ شده در حمایت از تشکل‌ها و دانشجویان داشت اما نتیجه شوم آن مطلوب دانشجو نبود. این سیاست خوشایند و پرثمر دولتی نتیجه‌ای جز ایجاد تشکل‌های چند نفره و بعضاً تک نفره نداشت. تشکل‌هایی با این وضعیت دیگر توان و پشتوانه‌ای برای احقاق حقوق دانشجویان و حتی خودشان نداشتند و چه چیزی برای دولت بهتر از این؟



عکس: فام نیوز

۲- مدیران فرهنگی دانشگاه

مدیران و مسئولین حوزه فرهنگی در دانشگاه‌ها نیز در این وضعیت نقش بسزایی داشته‌اند که به صورت اجمالی به چند مورد اشاره می‌شود. این دسته شامل تمام افرادی می‌شود که در دانشگاه‌ها دارای مسئولیت مدیریتی در این حوزه بوده‌اند؛ چه مسئولین دانشگاه و چه نهاد رهبری. اولاً این مدیران پیاده‌کننده و مجری سیاست‌های مضر گفته شده در بند بالا بوده‌اند. از سویی دیگر این افراد غالباً خودشان سابقه و تجربه کار تشکیلاتی و دانشجویی نداشته‌اند؛ یا دانشجویانی صرفاً درس‌خوان و بی‌توجه به فعالیت‌های تشکیلاتی بوده‌اند که مدارج علمی را با سرعت به سمت هیئت علمی شدن در دانشگاه‌ها طی کرده‌اند و با طلبه‌هایی که کنج حجره‌های مدرسه علمیه تحصیل علم می‌کرده‌اند و فعالیت تشکیلاتی را آسیب‌رسان به درس و بحث می‌دانسته‌اند. البته واضح است که برای همه این گزاره صادق نیست ولی می‌توان ادعا کرد

که اغلب این‌گونه بوده‌اند. این عدم تخصص مدیران فرهنگی خواسته و یا ناخواسته لطمه زیادی به جریان دانشجویی وارد نموده و حتی گاهی آن‌ها را در حد رقیب تشکل‌های دانشجویی تنزل داده است! واگذاری امورات تشکل‌ها به گمارده‌های گوش به فرمان کارنابلد نیز از نتایج همین سومدیریت غیرمتخصصان بود. ساختار معیوب دانشگاه در بخش مربوط به فعالیت‌های دانشجویی نیز میوه همین درخت است.

روحیه محافظه‌کاری شدید موضوع دیگری است که باید بدان اشاره کرد. این روحیه نه تنها به تشکل‌هایی که آن‌ها را خودی نمی‌دانستند ضربه زد بلکه خودی‌هایشان را هم بی‌نصیب نگذاشت.

۳- دانشجویان و وضعیت بیکاری

عدم ارتباط جدی رشته تحصیلی دانشگاه و کار آینده دانشجو نیز نقش مهمی داشته است. جوانی که این وضعیت رکود و بیکاری را می‌بیند از حضور و فعالیت در دانشگاه تصویر مثبتی در ذهن ندارد و به همین سبب بیش از آن که به دنبال کسب علم و انجام فعالیت‌های داوطلبانه دانشجویی در کنار آن باشد، ترجیح می‌دهد این دو را رها کند و از ابتدای دوره دانشجویی به دنبال کار باشد. همچنین بر برخی از دانشجویان - و نه همه آن‌ها- احساس ناامیدی و خمودگی سایه افکنده است و حاضر نیستند برای رسیدن به خواسته‌ها و آرمان‌هایشان تلاشی کنند. از سویی دیگر بالا رفتن سن ازدواج نیز عامل موثر دیگری است که نگاه صحیح دانشجو به دانشگاه و فعالیت‌های دانشجویی را تحت‌الشعاع قرار داده است.

۴- تشکل‌ها

در این میان خود تشکل‌ها نیز بی‌تقصیر نبوده‌اند. برخی از اشتباهات مسئولین و اعضای تشکل‌ها ضربتی سهمگین بر پیکره جنبش دانشجویی وارد کرد. به طور مثال برخی از آن‌ها خودشان را به اصحاب قدرت -چه در سطح دانشگاه، چه شهر و چه کشور- چسباندند که به نان و نوا و مقامی برسند و با این کار خود استقلال این جنبش را خدشه‌دار کردند. بماند که غالباً به آنچه طلب می‌کردند نیز نرسیدند. ایراد دیگری که می‌توان وارد دانست عدم به‌روزرسانی فعالیت‌ها متناسب با نسل جدید و نیازهای نوبی آن‌ها بود که تعداد قابل توجهی از تشکل‌های دانشجویی را در بر می‌گیرد. همچنین در برخی موارد دنبال کردن منافع فردی در کسوت تشکیلات نیز باعث شده است که سایر دانشجویان نگاه منفی به آن‌ها پیدا کنند. در پایان، لازم به توضیح است که موارد ذکر شده ذیل هر سطح، به عنوان نمونه و به جهت رعایت اختصار مطرح شدند و طبیعتاً مصادیق محدود به این موارد نمی‌شود. همچنین لازم است بر روی راهکارهای کاربردی برای هر رفع هرکدام از ریشه‌های مطرح شده کار فکری مجزایی صورت بگیرد تا آسیب‌رسانی آن‌ها به حداقل کاهش یابد.

کاهن معبد چینجا

«کاهن معبد چینجا» آخرین اثر وحید یامین‌پور و اولین سفرنامه اوست. سفرنامه‌ای کوتاه که شما را با خود به ژاپن می‌برد و داستان «مدینه‌ی از نظر خیلی‌ها فاضله» را کمی برایشان بازگو می‌کند. جایی که به طور بی‌رحمانه‌ای سرعت حرف اول را می‌زند و البته اگر کنجکاو دانستن بیش‌تر درباره زندگی ژاپنی‌ها هستتید شما را به خواندن این سفرنامه حواله می‌دهم! در شلخته‌ترین حالت، ممکن است خواندن آن یک شبانه‌روز طول بکشد و یقیناً با بخش‌های زیادی از آن همزادپنداری خواهید کرد و در اندک مواردی نیز عمیقاً خواهید خندید!

« مهدی طالبی

۹۹ ارشد مدیریت استراتژیک



فرهنگی

نمایش خیمه‌شب‌بازی

نقدی در باب نوزدهمین دوره جشنواره نشریات دانشگاه فردوسی

سیاسی نشدن فضای جشنواره، فعالین نشریات به کناری گذاشته شدند و فردی براساس سوابق فعلیتی در محیط کانون‌های فرهنگی به مسئولیت دبیر اجرایی جشنواره منصوب شد. غافل از آن که هر میدانی مرد خودش را می‌طلبد. البته دردناک‌تر از همه این‌ها نمایش خیمه‌شب بازی بود که راه انداخته شده‌بود تا در ظاهر نشان داده شود نظرات فعالین این عرصه مهم است. کاش حداقل مثل دوره‌های قبلی دوستان هر کاری که خودشان فکر می‌کردند بهتر است انجام می‌دادند و اینچنین فعالین نشریات را به بازی نمی‌گرفتند.



دبیر جشنواره نیز سیاست‌های قبلی مبنی بر اهمیت نظر افراد فعال نشریات را ادامه داد و در ادامه جلساتی برای تقویم جشنواره، داوران و... برگزار کرد، که البته تعدادی از دوستان به خاطر اتفاقات قبلی در این جلسات شرکت نکردند. اما یک عده دیگر هم که هدفشان کمک برای کمک به اجرا شدن بهتر جشنواره بود از این کار دریغ نکردند. هر چند با اتفاقاتی که در ادامه افتاد به نظر همان دسته اول تصمیم درستی گرفتند، زیرا دبیر جشنواره هم که دانشجویی از جنس خودمان و نه از مسئولین بود تقریباً آن‌ها را در این زمینه الگو قرار داده‌بود. رسیدیم به اسفند ماه و جشنواره‌ای که قرار بود اختتامیه آن در روز سیزدهم این ماه برگزار گردد که ناگهان خبر رسید دانشگاه تعطیل است و همه فعالیت‌ها باید تعطیل گردد. و در ادامه هم چند بار تاریخ‌هایی برای برگزاری جشنواره مشخص شد،

که هر بار بنا به دلایلی عقب افتاد. تا این که تقویم تاریخ ورق خورد تا هفتم آبان ماه از راه برسد. خوشحالی از به آخر خط رسیدن جشنواره‌ای با این حجم از حواشی زیاد دوام نیاورد. زیرا شگفتی‌های اصلی برایمان در همان مراسم اختتامیه رخ داد. جایی که نشریه‌ای نصف جوایز جشنواره را از آن خود می‌کند و پس از پیگیری مشخص می‌گردد این نشریه در تبعیضی آشکار و برخلاف آئین‌نامه جشنواره، به جای آن که آثار را نویسندگان ارسال کنند، مدیرمسئول همه آثار را تحویل داده‌است، تا مشکلاتی نظیر عدم دسترسی به برخی نویسندگان یا عدم دغدغه آن‌ها مبنی بر ارسال آثار را که سایر نشریات داشتند دور زده باشد. البته شگفتی‌های جشنواره همچنان ادامه دارد. اعطای جوایز به آثاری که در بازه زمانی جشنواره نبودند با توجه به موارد قبلی نباید متعجبتان کند. آثاری که متعلق به نشریات میدان علوم، نیلگون، آوند و سیاست‌نامه بودند، دو نمونه از این جوایز بسیار شاخص‌تر از دو مورد دیگر بود. یک جایزه به اثری که در خرداد ماه ۹۹ چاپ شده، در حالی که قرار بوده اختتامیه اسفند ۹۸ برگزار گردد و طبیعتاً مهلت ارسال آثار هم قبل از آن به پایان رسیده بود! و دیگری کسب رتبه اول مشترک توسط اثری که در جشنواره هجدهم هم شرکت کرده و شایسته تقدیر شناخته شده بود!

اگر چه این جشنواره محاسنی مثل اکتفا نکردن به فقط یک برگزیده در هر رشته نیز داشت، اما حذف جایزه بهترین نشریه از نگاه دانشجوی و دریافت فقط یک جایزه فردی در بخش آثار برتر توسط نشریه‌ای که بهترین نشریه فرهنگی شناخته شد پازل شگفتی‌های این جشنواره را به خوبی تکمیل کرد.

هر چه بود جشنواره نوزدهم با همه این اتفاقات ریز و درشت به پایان رسید و امیدواریم این اتفاقات در جشنواره بیستم تکرار نشود. هر چند در این دوره از جشنواره هم فعال‌ترین افراد عرصه نشریات به بهانه‌های واهی از جشنواره کنار گذاشته شدند، اما حداقل برخلاف دوره قبلی فردی از جنس خود نشریات به دبیری اجرایی جشنواره رسیده‌است. این رو امیدواریم که اشتباهات قبلی تکرار نشود یا به صورت دیگری بروز و نمود پیدا نکند.

« سیدمحمدجواد کیشیافان

۹۷ مهندسی کامپیوتر

در سال‌های اخیر حواشی نسبتاً زیادی در محیط دانشگاه رخ‌داد که به فراخور خودشان در رسانه‌های دانشجویی به آن پرداخته‌شد. اما یکی از این ماجراها مورد غفلت واقع شد. اتفاقاتی که در جشنواره نشریات دانشجویی نوزدهم رخ داد چیزی از کلمه فاجعه کم نداشت. در دومین روز پاییز ۹۸ فراخوانی برای همکاری در کادر اجرایی جشنواره نوزدهم انتشار یافت و به دنبال آن ده نفر از فعالین نشریات دانشجویی اعلام آمادگی کردند. در نیمه مهر ماه اولین جلسه با حضور این افراد با دستور کار بررسی بندبند آئین‌نامه و تعیین مسئولیت کمیته‌های جشنواره برگزار شد. به خاطر کامل نشدن مباحث در یک جلسه قرار شد در ادامه نیز جلساتی برگزار گردد و دغدغه افراد حاضر آن قدر بالا بود که برای برگزاری جلسه در تایمی که همه بتوانند حضور داشته باشند به روزهای غیراداری و برگزاری جلسه در ساعت ۷:۳۰ صبح هم تن دادند.

پس از سه جلسه و بحث‌های مفصل پیرامون اصلاحات آئین‌نامه و اعلام آمادگی افراد برای دبیری اجرایی یا کمیته‌های مختلف، جلسه چهارم با حضور مدیریت فرهنگی دانشگاه برگزار گردید. جلسه‌ای که طی آن به بهانه مشکلات مالی، نظرات دانشجویان تقریباً به کلی کنار گذاشته‌شد و مدیر فرهنگی سعی کردند افراد حاضر را برای همراهی با نظرات خودشان همراه کنند. نظراتی کاملاً در جهت مخالف با منافع نشریات و دانشجویان مثل محدودیت ارسال یک اثر حداکثر در سه رشته! انگار نه انگار که پیش از این حداقل سه جلسه سنگین برگزار گردیده و قطعاً بیرون جلسات هم افراد برای فکر کردن وقت گذاشتند. گذشت تا در نیمه دوم آذر ماه که دبیر اجرایی جشنواره و دبیران کمیته‌ها هم ابلاغ شدند و شگفتا که اینجا هم خبری از افراد حاضر در آن

فیلم جسورانه این ژانر به حساب می‌آید و صف‌آرایی بسیجی‌های انقلابی در برابر مسئولین انقلابی‌نما را به تصویر می‌کشد. ماجرای فیلم از آنجا آغاز می‌شود که ریحانه، همسر امیر، توسط یک فرد مست مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد و دچار سقط جنین می‌شود. امیر، که فرمانده پایگاه بسیج یکی از محله‌های تهران است، فرد خاطی را بازداشت می‌کند تا تحویل قانون بدهد، اما در همان ساعات کار اولیه واقعه، حکمی به دست امیر می‌رسد که نشان می‌دهد فرد بازداشت شده مورد حمایت یکی از مقامات رده‌بالای سیاسی است و فوراً باید آزاد شود...

« سارا محبی

۹۷ پرستاری دانشگاه علوم پزشکی نیشابور



نویسنده و کارگردان رضا زهتابچیان

دردن این فیلم
Watching This Movie is a Crime
جرم است

مصاحبه

سلبریتیسیم

مصاحبه با دکتر مهدی کرمانی

عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی

مدیر فرهنگی و فعالیت‌های داوطلبانه دانشگاه فردوسی

یکی از راه‌های بیش‌تر دیده‌شدن هنرمندان در سال‌های اخیر، ورود به فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. این‌که آیا روش اتخاذشده صحیح، کارآمد و اثرگذار بوده است یا نه ما را بر آن داشت تا گفت‌وگویی داشته باشیم با جناب آقای دکتر محمدمهدی کرمانی عضو هیئت علمی گروه آموزشی علوم اجتماعی و مدیر فرهنگی و فعالیت‌های داوطلبانه دانشگاه فردوسی مشهد که سال‌هاست از نزدیک به مقوله فرهنگ و ابعاد متفاوت آن می‌پردازد.

« انسبیه شعبانی
۹۶ زبان و ادبیات عرب



۱. شهرت و محبوبیت تا چه‌میزان در تاثیرگذاری بر جامعه موثر است؟! از طرفی تا چه‌حد رسانه‌ها در برجسته‌کردن افراد موثر هستند؟!

دکتر کرمانی: از منظر جامعه‌شناختی عموماً افراد مختلف برای تنظیم تعاملات اجتماعی و رفتارهای خود، متأثر از گروه‌های مرجع در جامعه هستند که به نوعی در نگاه سایرین از شهرت و اعتبار ویژه برخوردارند. حال این اعتبار و شهرت می‌تواند در نتیجه عوامل مختلفی حاصل شود که در دنیای امروز یکی از مهم‌ترین این عوامل، نقش آفرینی رسانه‌ها است.

رسانه از طریق برجسته‌سازی جذابیت‌ها و گاهی پنهان‌سازی امدهانه ضعف‌ها و یا درگیرساختن تعددی احساسات و عواطف مخاطب، می‌تواند فرد یا افرادی را تبدیل به چهره کند. چهره‌های رسانه‌ای به‌طور بالقوه می‌توانند در جایگاه گروه مرجع برای بسیاری از گروه‌های اجتماعی دیگر قرارگیرند. نمونه شناخته‌شده‌ای از این افراد در فضای مجازی چهره‌هایی هستند که از آن‌ها به سلبریتی یاد می‌شود. چنین افرادی معمولاً به یمن فعالیت‌های هنری عامه‌پسند و یا طرح پیوسته مدعیات و موضع‌گیری‌های جنجال‌آفرین، سعی می‌کنند تا موقعیتی با جلوه‌گری حداکثری برای خود دست‌وپا کنند.

۲. تفکرات این‌قشر(سلبریتی‌ها) از کجا نشأت می‌گیرد؟! و از این کنش و واکنش چه نفعی می‌برند؟!

دکتر کرمانی: سلبریتی‌ها و چهره‌های دارای دنبال‌کننده‌ی بالا در فضای مجازی، طیف متنوعی از افراد با گرایش‌های فکری و ذائقه‌های فرهنگی و اجتماعی مختلف را در برمی‌گیرد؛ از این‌رو دشوار است که بتوان برای افکار و سلاطین آن‌ها سرچشمه مشترکی را یافت. ازاین‌رو شاید برای درک موقعیت و عمل‌کرد آن‌ها، بهتر باشد که روی سازوکارهای ارتباط‌گیری آن‌ها با مخاطبان‌شان و ایده‌های مشترک‌شان برای جذب بیشتر و بیشتر دنبال‌کننده، تمرکز کرد. اغلب سلبریتی‌ها به‌واسطه فعالیت‌های حرفه‌ای و یا ویژگی‌های اختصاصی خود، موقعیتی مقبول برای گروه‌هایی از عامه مردم در فضای عینی جامعه دارند که همین مقبولیت دست‌مایه حضور و جولان‌دادن ایشان در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی می‌شود. چالش اصلی برای سلبریتی‌ها در فضای مجازی، جایابی در کانون توجهات مخاطبان است که خود را در قامت دریافت تعداد بیشتر تحسین (لایک) و یا تعداد افزون‌تری دنبال‌کننده (فالوئر) نشان می‌دهد. دستیابی به سطوح بالاتر محبوبیت و آمار بیشتر دنبال‌کننده، علاوه بر ارضای حس شهرت‌طلبی، می‌تواند منافع اقتصادی مشخص و همچنین توان پیگیری و تحقق مقاصد مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را برای این افراد فراهم آورد.

اجتماعی

۳. چرا مردم با وجود اطلاع از این‌که حمایت‌هایشان موجبات تأمین هزینه‌ی تبلیغات و سرگرمی آن سلبریتی و بعضاً یک تیم فعال در پشت پرده را فراهم می‌آورند، اقدام به دنبال‌کردن این افراد می‌کنند؟!

دکتر کرمانی: همان‌طور که خودتان به‌خوبی در صورت‌سوال اشاره فرمودید به‌نظر می‌رسد در تحلیل رابطه شکل‌گرفته بین سلبریتی‌ها و دنبال‌کنندگان‌شان، باید بیش از هرچیز بر ایده سرگرمی تأکید داشت. شواهد و تجارب مختلفی در جامعه ما و سایر جامعه‌ها نشان می‌دهد که احتمالاً دنبال‌کنندگان، آن‌قدرها هم افکار و ایده‌ها و مرام فکری یا سبک رفتاری و تعاملی سلبریتی‌ها را جدی نمی‌گیرند و سرگرم‌شدن در بیشتر موارد حرف اول را برای توجیه این دنباله‌روی می‌زند. در عین حال نباید برخی موارد ویژه را از نظر دور داشت؛ از جمله این‌که کودکان و نوجوانان به واسطه عدم شکل‌گیری و رشد کامل قابلیت‌های تحلیلی و توانایی غلبه بر احساسات زودگذرشان می‌توانند به شکل کنترل‌ناشده‌ای تحت تاثیر موج‌سازی‌های صوری سلبریتی‌ها و القائات آن‌ها قرار بگیرند.

۴. با توجه به این‌که سلبریتی‌ها بینش سیاسی درست و تخصصی در این حوزه ندارند چرا اظهار نظر می‌کنند و به چه علت با آن‌ها برخوردی صورت نمی‌گیرد؟! به نظر شما راهکار اساسی روشنگری مردم نسبت به نادانی برخی سلبریتی‌ها چیست؟!

دکتر کرمانی: به نظر می‌رسد تمایل به اظهارنظر درمورد موضوعات مختلف منهای میزان اطلاع و تخصص، ویژگی مشترکی بین طیف وسیعی از احاد جامعه باشد و این را نمی‌توان مختص به چهره‌های فضای مجازی دانست. شاید آموزش‌های فرهنگی و اجتماعی و آگاهی‌بخشی مداوم، بتواند در درازمدت بر اصلاح این ویژگی مسأله‌ساز در بین احاد جامعه موثر باشد. اما در کوتاه‌مدت و به‌طور مشخص در ارتباط با فعالیت سلبریتی‌ها در فضای مجازی، نیازمند طراحی زمینه قانونی شفاف و قدرت‌مندی هستیم که افراد را نسبت به مسئولیت‌های مرتبط با گفتار و رفتارشان در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی آگاه و متعهد سازد. هم‌چنین در مقیاسی کوچک اما موثر، فعالیت‌های خلاق رسانه‌ای آگاهی‌بخش از سوی جوانان متعهد و خوش‌ذوق که آشکارکننده تناقضات و اغراض سوء افراد سودجو و فرصت‌طلب در اظهارنظرهای خلاف واقع و موج‌سازی‌های التهاب‌آفرین باشد، می‌تواند تا حد قابل توجهی به روشن‌گری در این ارتباط منجر شود.

میخواهم صادق باشم و به شما بگویم، غالب درس‌هایی که می‌خوانم همه می‌خواهند مرا یک لائیتیزاسیونر کج کلاه بی‌درد دغدغه‌مند و دودی کند. هر بار هم استاد جامعه‌شناسی جهان‌سومی‌مان، یک عکس از مناطق محروم و حاشیه شهری درآورد در VU بارگذاری به قول خودش آپلود- می‌کند و می‌گوید: «آن را تحلیل کنید»

و بعد ما شروع میکنیم به تحلیل! از آن تحلیل‌های به قول استاد آبگوشتی و شبکه یکی. از فنودالیتنه و امپریالیسم جهانی و غاصب و استعمار نو و فرانو می‌گوییم تا بورژوازی و آن سرمایه‌دارانی که حق خوردند و خوردند تا شکمشان بزرگ و بزرگتر شد؛ آنقدر که این شکم بزرگ، قرن‌ها جلوتر از خودشان راه رفت و ضعیف زیر پایشان را ندیدند. بعد این توضیحات ما، استاد گرامی با سر انگشت تدبیر، میکروفن‌مان را خاموش میکند و با لحنی لبالب نفی و انکار می‌فرماید: «تخیر خانم! این جامعه فقیر است که با بی‌سوادی و بی‌عقلی شروع به تکثیر نسل می‌کند و باعث رشد بیش از پیش جمعیت و حاشیه‌نشینی‌ها و حلی‌آبادی‌ها و چه و چه... می‌شود!»

باید اعتراف کنم فقط یک استاد وطن‌پرست میتواند ساعت هشت صبح، حس عدالت‌خواهی و انسان‌دوستی و شه‌روشنگری را در تن دانشجویانی همچون من که از پشت کتاب تست بلند شده‌اند و حالا گوشی به دست، تز مؤذن جامعه به خود گرفته را بیدار کند!

یکی از هم‌کلاسی‌ها دست بلند کرد و استاد میکروفنش را روشن کرد و وی به سان گربه‌ای که استاد با کلام وزین خویش بادش کرده بود تا آدای شیرها را در بیاورد، باد در غبغب انداخته و رگ گردن باد کرده، غرش کرد و به این فاجعه‌ی اجتماعی در جهان سوم افزود: «استادا! بی‌سوادی و بی‌عقلی همیشه کار دست مردم می‌دهد. اگر عقل و سواد بود که فقر نبود. اصلاً نباید دولت‌ها اجازه ی زاد و ولد به این قشر فقیر بدهند. دولت‌ها هرچقدر هم به این ملت‌ها کمک کنند، جز گداپروری و تکثیر نسل نمی‌توانند کاری بکنند.»

دل‌م می‌خواست میکروفنم را روشن می‌کردم و می‌گفتم: «آخر مرد ناحسابی! چطور آدمیزادی که با سرشتی یکسان آفریده شده، یکی جاهل میشود و یکی عاقل، قشری مرفه و قشری فقیر؟! جای این تحلیل‌های پفکی و برخاسته از هیجانات، چهار خط تاریخ جنگ‌های استعماری و صلیبی و تئوری تقسیم جهان و امثالهم بخوان تا بفهمی دعوا سر چه بوده و چه شد که اینطور شد...» جامعه‌شناسی که تاریخ نمی‌خواند، معلق است

سرگذشتی جهان سوم

و بی‌ریشه؛ که با هر بار دیدن آنچه به وجود آمده مثل بید به خود می‌لرزد، مثل پر کاهی در باد به هر طرف می‌رود و حزب باد از آب در می‌آید.

اما دستم به لمس آن آدمک گوشه‌ی سیستم نرفت. چون دیگر نمی‌خواستم این درس هضم نشده را بیفتم. من سال اولی که عمر خویش را در جامعه‌ی اسلامی و توحیدی که ارزش انسان را به تقوا و تلاش و ظلم‌ستیزی می‌شناسد، حالا باید خود را جهان سومی بدانم... و دردناک‌تر، آنجا که نمی‌دانستم علم بومی‌مان در دانشگاه‌ها خیلی ضعیف و کم‌یاب‌تر از علم غرب است و ارتباط‌مان با سنت‌ها از میان رفته و حتی به مدرنیسم از جنس غربی هم نرسیده‌ایم و روشن‌نگری غربیان بر شانه‌های سُنّت‌مان استوار شده و هرگز حتی فرصت نقد سنت بومی خودمان را نداشته‌ایم. نمی‌دانستم از آنجا رانده‌ایم، از این جا مانده‌ا و حتی نمی‌دانستم تعداد تاریخ‌نویسان بومی، اندک شمار و تعداد مستشرقان ثبت‌کننده‌ی حوادث، بسیار است؛ که از گاندی یک حوله‌پوش منفعل جهان سومی یاد می‌کنند. نمی‌دانستم که دانشگاه و هیئت علمی‌اش، دکتر و پست‌دکترایش و محصولاتشان (مقاله، کتاب، پایان‌نامه، پروپزال، تحقیق، پروژه و...) همه یا از جنس وارداتی‌اند یا مواد اولیه‌شان وارد شده و محصول نهایی که به ظن خود، اندیشه تولید کرده‌اند؛ شده است علم کاربردی و راهگشا...

اصلاً در علوم انسانی چگونه می‌توان «فلینظیر الانسان الی الطعمه» را رد کرد؟! باز ژورنالیست درونم می‌پرسد: «خذ الحکمه ولو من المنافق»

پس کجا می‌رود؟ ولی از هرچه بی‌خبر بودم، می‌دانستم در متون دانشگاهی، چه انسانی و چه تجربی‌اش، غالباً حکمت درس نمی‌دهند؛ که حکمت حقیقت علم است. اگر اندکی به درون هم نگاه میکردیم، به مرزها و به اصل و تمدن؛ شاید نام جهان سوم جور دیگری در گوش جهان می‌پیچید! بگذریم. می‌گویند اگر دانشجویی درسی را افتاد، آن درس را نخوانده اما نمی‌گویند چرا نخواند؟ بگذارید من بگویم. دانشجویی که درس نمی‌خواند و می‌افتد، در حقیقت درس را باور نکرده؛ مثل من که جهان سوم را باور نداشتم، چه برسد به جامعه‌شناسی‌اش را...

« فاطمه محمدزاده
۹۸ مدیریت صنعتی



بایک گل بهار نمی‌شود؟

که می‌گوید با یک گل بهار نمی‌شود؟ بگذار برایت داستانی بگویم. شاید تو هم مثل من به این موضوع معتقد شدی که اتفاقا با یک گل خیلی هم خوب بهار می‌شود. حوالی ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۷ بهمن در حالی که داشتم به موسیقی بی‌کلام Dreams گوش می‌دادم میان خیابان‌های بی‌روح و سرد شهر در حال قدم زدن بودم. با یک پالتوی مشکی رنگ و رو رفته. خیابان‌ها و کوچه‌ها پر بود از مردمانی که نامیدانه در حال تکاپو و حرکت بودند، روی چهره‌ی برخی از آن‌ها یک جفت ابروی در هم جفت شده بود. انگار زخمی عمیق و کاری در اعماق روح خود دارند و اصلا نمی‌شود باهاشان صحبت کنی. هوا سرد بود، یقه‌ی پالتو را بالا دادم و سرم را میان دو شانه‌ام فرو بردم. همان‌طور که راه می‌رفتم صدای خنده‌ای، آن هم عمیقاً شدیداً گرم، حواسم را از آن سرما پرت کرد. نگاهم خیره شد. صدای پسری گل‌فروش بود، داشت با دوستش حرف می‌زد و با هم شوخی می‌کردند. با شوخی به رهگذران می‌گفتند عمو گل نمی‌خوای بگیری برا خانمت؟ و باز دوباره صدای آن خنده‌های گرم و پر شور. چند عدد لامپ صد وات قدیمی روشن کرده بودند و مشغول گل‌فروشی بودند. چه قدر گرمای آن لامپ‌ها خوشایند بود. گرمایی لطیف در اوج «سردی». پسرک دستانش خالی بود اما گمان کنم دلش پر بود. فک کنم او از پیروان گلی بود که می‌فروخت. راستی نگفتم چه گلی می‌فروخت؟! گل ترگس! گمان کنم پسرک با گل ترگس عهدی محکم بسته بود. می‌دانی اصلا فکر نکن گل‌فروشی (که برای من حکم امید فروشی را داشت) آن هم در عصر پول و ماشین کاری معمولی است، نه! باز هم می‌گویم گمان کنم او از پیروان گل ترگس است. می‌دانی آخر گل ترگس یک گل معمولی نیست. گل ترگس از آن گل‌هایی است که باید آن‌را مطالعه کرد، اصلا فکر کنم بشود یک مکتب زد به اسم مکتب ترگیسم! این گل یک مقتدی است یک رهبر است. یک پیشرو. او

« علی باقری نیا

۹۶ مهندسی هوافضا

دل‌تنگی یا سرکیف؟

در شماره‌های قبلی دل‌تنگی را شرح دادیم. یادتان که هست؟ راستش همیشه همین‌طور است. جدایی اولش سخت است، کم کم عادی می‌شود، کم کم سر عقل می‌آیی و با دید بازتر به مسائل نگاه می‌کنی. ما هم حالا که نزدیک به یک سال گذشته است و دیدمان گسترده‌تر شده است. در صحت کامل عقلی بیان می‌کنیم که مجازی آنقدرها هم بد نیست. این را زمانی فهمیدم که با جزوه‌هایم روبه رو شدم! با تکالیف بلا تکلیفم... آن زمان بود که تنها او (آموزش مجازی) دستی بر شانه‌ام نهاد و در گوشم گفت: «برقراری عزیز دل؟! الکی ادای حال بدا رو در نیار. من هستم. دوستات هستن. دوستای دوستاتم هستن...» از آن روز، او شد رفیق گرمابه و گلستان من. هر روز درس جدیدی داشت، هر روز راهکارهای تازه‌ای، هر چه اساتید ما را در تنگنا قرار دادند، آغوش او فراخ‌تر شد، اصلا مگر می‌شود او را دوست نداشت؟!

در آخر باید بگویم، هر چند که این رفیق شفیق باعث افزایش معدل همه‌ی ما شده و از شب بیداری‌های شب امتحان اندکی کاسته اما!!! من همچنان دلم پر میکشد که یک بار دیگر با عطر چمنی که در فضا پخش شده است، بروم سلف و قورمه سبزی بخورم...

پی‌نوشت: این مطلب با چاشنی طنز نوشته شد و از مباحث گریه‌دار فاکتورگیری به عمل آمد. مثلاً گفته نشد که چطور اساتید از خجالت مجازی درآمدند و دوران خوش جوانی ما را با انواع و اقسام تمرین‌ها، پروژه‌ها، ارائه‌ها و... گره زدند. و چه گره کوری!

«فاطمه پورمحمد

۹۶ اقتصاد کشاورزی



ادبی

کبوتر جلد

و طلایی. با خودم گفتم: «عجب جایبه! کاش خونهم این‌جا بود و مثل این کبوتر آزاد بودم.» پهو دستشو آورد داخل قفس. ترسیدم. خودمو کشیدم عقب. حریفش نشدم. منو تو دستاش گرفت. رو کرد به سمت گنبد و گفت: «آقاجون! روحمو از غم آزاد کن.» و منو پرواز داد. من رها شده بودم؛ رهای رها. نشستم روی سقف سقاخونه‌ی اسماعیل طلا. رو به ضریحش گفتم: «به شکرانه‌ی این‌که منو این‌جا پذیرفتی، تا وقتی زنده ام، نمیذارم آفتاب صورت زائراتو بسوزونه...»

«انسبه شعبانی

۹۶ زبان و ادبیات عرب

من یه کبوترم ما کبوترا عاشق پروازیم، عاشق رهایی. زیاد موندن رو زمین برامون سمّه. اما اگه یه روزی هم ما رو بگیرن و تو خونه نگه دارن، جون به جون مون کنی، بیخ ریش صاحب‌مون ایم. دوسالی می‌شد تو خونه‌ی یه بازنشسته زندگی می‌کردم. وقتی از دنیا رفت، پسرش خونه رو فروخت و قصد فرنگ کرد. آدم مهریونی بود و اذیت‌مون نمی‌کرد. یه روز تو یه قفس زندونی‌مون کرد و برد یه جای دور. قبلنا شنیده بودم بعضی از ماها رو می‌برن حرم امام‌رضاع(ع) پر می‌دن ولی نمی‌دونستم این جایی که داریم می‌ریم کجاست؟ از لای میله‌های قفس چشمم خورد به یه گنبد زرد



بحران کد ملی

به دانشگاه داد و به ایشان برخورد و کل برنامه کن لم یکن گردید. گاهی هم اصلا رویمان نمیشود، مهمان دارای مقام و شخصیت است که احتیاجی به کد ملی نیست. فرض بکنند به معاون وزیری پیامک بزینم «سلام، بیداری؟! کد ملیتو بده» که البته شانس بیاوریم برای شناساییمان «عکس قدی» طلب نکند. خاطره‌ای از غیر ضروری بودن این بخش دارم که چون مستمعان خوبی بودید تعریف خواهم کرد. قبل کرونا مراسمی داشتیم که یکی از سخنرانان یکی از مقامات بلند پایه معاونت فرهنگی دانشگاه بودند، ما هم با کمال خجالت از جناب دکتر درخواست کد ملی کردیم. (چه جسارت ها!) جناب استاد ظریف‌طور و با لبخند پیچاندند و از آخر هم فرمودند مگر راه دور زدنتش را بلد نیستی؟ برو و ادای قانون دوستا رو در نیار، برو چون دل! خب شما فرض بکنید فردی از درون مجموعه‌ی دانشگاه برایش جالب نبود درخواست کد ملی با اینکه آگاه بود از دلیلش، فردی خارج سیستم که اطلاعی از روند مجوز ندارد نباید مقاومت کند؟ احتمالا هنگام طراحی سیستم مجوز برای اولین بار صلاحی در قرار دادن این گزینه بوده که خواص دانند، اما باید دید چقدر در عمل شدنی است. یا کل روند مجوز مشروط به وارد شدن کد نباشد و راهکار و شرایط ویژه در نظر گرفته شود. البته که راه دور زدن این بخش بسیار است که اکثر فعالین فرهنگی بلد هستند و گرنه بخش فرهنگی دانشگاه روی حالت استندبای بود. برای شرکت در دوره‌های حرفه ای پیچاندن نیز به بنده پیام دهید. (کلاس خوب رویان در کدی مجزا برگزار میشود). بصورت کلی اما این نقد را مطرح کردم که به جای گذشتن از کنارش فکری به حالش شود و انشالله که سازنده باشد و به قول حضرت سعدی هم قبول افتد هم در نظر آید.

یک درد مشترک و یک سوال همیشگی ذهن فعالین دانشجویی دانشگاه رو درگیر کرده طی سالیان و اون هم چیزی نیست جز کد ملی! همه چیز از ده رقم ناقابل شروع می‌شود، آغاز قصه یک کادر مستطیلی کوچک است که جایی ثابت در وبگاه پرتال برای خودش دست و پا کرده است. -البته که این میز و صندلی به کسی وفا نکرده- فعالین دانشجویی که قطعاً یادشان آمده است، اما برای جلوگیری از پریشانی خاطر و گم‌گشتگی بقیه دانشجویان نشانی دقیق این کادر معروف را عرض میکنم؛ خیابان پرتال، کوچه فرهنگی، پلاک «درخواست مجوز فعالیت». حال که خوب مکان مشکل را نشان دادم و نگرانی‌ام از اختشاش ذهنی دوستان برطرف شد میپردازیم به اصل این مسئله. برای درخواست مجوز فعالیت در پرتال ابتدا باید نشانی و رزومه مهمان برنامه ذکر شود که تا اینجای کار همه چی منطقیست، بخش بعدی کد ملی مهمان محترم است و تا کد ملی مهمان وارد نشود مجوز به مراحل بعد نخواهد رفت. کد ملی اطلاعاتیست مهم و بسا شخصی که افراد به سادگی به بقیه نمیدهند؛ مخصوصاً در عصر تکنولوژی و زمانه ای که فرصت سواستفاده به روش‌های گوناگون بحمدالله هست. فرض بفرمایید با مهمان شخیص و گاه‌ها شهیر خود صحبت کرده‌ایم و بعد از آشنایی در حد یک تماس تلفنی (و گاه‌ها اس ام اس های خوب برای مهمانان خوب) بگوییم حالا کد ملیتان را بدهید! فارغ از اینکه اکثراً شخصی میدانند و این کد مبارک را مرحمت نمیفرمایند، هر کس تعبیری میکند و اغلب دلخور میشوند. در برنامه‌ی هفته پیش خودم دو مهمان گفتند کد ملی به نظر ما برای گزینش است و برای چه برای یک برنامه لایو در بستر اینستاگرام که از زیرساخت های دانشگاه نیست، این حجم اطلاعات باید

« احمد رضا جمالی
۹۶ شهرسازی

اخبار و اعلان های خانه نشریات

نحوه دریافت حمایت مالی

نحوه شرکت در جشنواره نشریات

اطلاعات کامل بر خصوص کمیته ناظر بر نشریات

اسناد و آئین نامه ها

در سایت سند



sanad.um.ac.ir

آرشیو بروز نشری

لیست نشریات فعال

ات دانشج

بستور العمل نشریات دانشگاهی

وبی دان

نحوه ثبت آرشیو نشریه

شگاه فردوس

نحوه درخواست مجوز نشریه

مش

آرشیو کامل نشریات دانشجویی

هد